

الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال*

□ حسین غلامی^۱

چکیده

مطالعه و بررسی الگوشناسانه موضوعات، نه تنها به تبیین نظام‌مند تحولات آن موضوعات مدد می‌رساند، بلکه زمینه شناخت چگونگی تحولات و دگرگونی‌های مفهومی و معنایی مسائل مورد بررسی را نیز فراهم می‌نماید. عدالت کیفری اطفال با توجه به موضوع مورد مطالعه آن - رفتارهای پرخطر و جنایی کودکان و نوجوانان - و نیز جایگاه آسیب‌پذیر و غالباً آسیب‌دیده آن‌ها موضوع تأمل‌ها و سیاست‌گذاری‌های متفاوتی واقع شده است، به نحوی که گونه‌های مختلف پاسخ‌دهی به بزه و بزهکاری را نیز تجربه کرده است. بی‌تردید گزینش مدل مطلوب پاسخ به بزهکاری اطفال، اگرچه بر اساس منابع الهام‌بخش سیاست‌گذاری جنایی در قلمرو ملی صورت می‌پذیرد، آشنایی به گونه‌های پاسخ‌های مذکور و آثار و نتایج آن خالی از فایده نخواهد بود. در این مقاله، بی‌آنکه در مقام بررسی الگوی غالب بر سیاست کیفری / جنایی ایران ناظر بر اطفال بزهکار باشیم و یا در اندیشه

تجویز الگویی خاص در این باره باشیم، به تبیین مهم‌ترین گونه‌های پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال و بیان مختصر برخی آثار و نتایج آن می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: عدالت کیفری اطفال، الگوی رفاه، الگوی عدالت کیفری، الگوی حداقل مداخله، الگوی عدالت ترمیمی، الگوی مدیریت خطر (ریسک).

مقدمه

عدالت کیفری برابندی از تعامل حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دانش‌های زیرمجموعه و مرتبط با آنهاست. از این رو، عدالت کیفری اطفال، صرفاً مفهوم محض فلسفی - نظری نیست، بلکه چگونگی واکنش نسبت به اطفال بزهکار با توجه به رویکردهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مختلف، موجب ایجاد الگوها یا گونه‌های متفاوتی از آن شده است. این وضعیت، هم در سطح ملی و هم در قلمرو بین‌المللی قابل بررسی و پی‌جویی است (غلامی، ۱۳۹۲: ۸). بی‌تردید عوامل مختلف و متعددی در گوناگونی پاسخ‌ها به بزهکاری اطفال مؤثرند که بررسی نقش و سهم آنها موضوع این نوشتار نیست. نکته اساسی آن است که با توجه به انواع واکنش‌ها نسبت به بزهکاری اطفال، می‌توان آنها را در الگو یا گونه‌ها (مدل‌ها)ی معینی بررسی کرد. طبقه‌بندی الگوهای پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال، این امکان را نیز فراهم می‌آورد که ضمن ارزیابی دقیق‌تر آثار و نتایج آنها، به بررسی مدل یا الگوی استفاده‌شده در نظام سیاست‌گذاری جنایی / کیفری ملی نیز پرداخته شود و آثار و نتایج آن تحلیل گردد. بی‌تردید ظهور و بروز الگوهای متفاوت پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال در دوره‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در جامعه‌ای خاص، صرف‌نظر از تفاوت ماهیت، مؤلفه‌ها و عناصر بزهکاری اطفال در دوره‌های مذکور، تحت تأثیر همان شرایط فراگیر سیاسی، اقتصادی و... است.

از این رو، نگرش گونه‌شناسانه به تحولات پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال، نه تنها زمینه شناخت مدل حاکم بر نظام عدالت کیفری ملی را در این خصوص فراهم می‌آورد، بلکه موجبات تأمل و تعمق در اوضاع و احوال اجتماعی مؤثر بر بروز و کاربرد آن گونه پاسخ‌دهی را نیز امکان‌پذیر می‌سازد. با وجود این، توجه به این نکته ضروری است که چه‌بسا ضرورتاً ماهیت و مؤلفه‌های پاسخ به بزهکاری اطفال در نظامی حقوقی -

کیفری (سیاست جنایی) در قالب الگو یا مدلی خاص به طور کامل تبیین‌پذیر نباشد و بلکه بخش‌ها یا جنبه‌هایی از آن با توسل به الگو یا مدل دیگری قابل بررسی و تحلیل باشد (دلماز مارتی: ۱۳۸۷). این وضعیت دربارهٔ بسیاری از نظام‌های پاسخ‌دهی به بزهکاری به طور کلی و پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال به طور خاص صادق است، اما نکتهٔ توجه‌برانگیز در این خصوص آن است که همواره در نظام‌های عدالت کیفری اطفال، الگو یا الگوهای خاصی از پاسخ‌دهی، بر سایر الگوها حاکم و غالب بوده است و چه‌بسا در موارد استثنایی، به الگوها و گونه‌های دیگر پاسخ‌دهی توسل می‌شود.

رویکرد مدل‌شناسانه به عدالت کیفری اطفال، زمینهٔ تبیین رابطهٔ آن با الگوهای پاسخ‌دهی به دیگر انواع بزهکاری‌ها و بزهکاران را نیز بررسی می‌کند. از این رو، بی‌تردید پرسش‌های قابل مطالعه‌ای مطرح می‌شود: آیا الگوی غالب پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال می‌تواند همان الگوی پاسخ‌دهی به بزهکاری بزرگسالان و به ویژه برخی انواع خاص بزهکاری آن‌ها مانند جرایم اقتصادی، مالی، سیاسی، یقه‌سفیدی و... باشد؟ آیا علت‌شناسی متفاوت بزهکاری اطفال و بزرگسالان، نباید منجر به گوناگونی ماهیت و کیفیت پاسخ به بزهکاری آن‌ها شود؟ در صورتی که از منابع فراقنینی همانند قانون اساسی، امکان استنباط و استنتاج الگو یا الگوهای خاص پاسخ‌دهی کیفری و فراتر از آن سیاست جنایی وجود داشته باشد، مدل‌های غالب و حاکم بر پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال تا چه حد با این الگوهای استنباطی منطبق یا متعارض‌اند؟

در این مقاله ضمن مطالعه و بررسی پنج الگوی شناخته‌شدهٔ «رفاه، عدالت کیفری، حداقل مداخله، عدالت ترمیمی و الگوی مدیریت خطر» که متفاوت از اجرای عدالت کیفری اطفال‌اند، به تبیین مختصر محتوا، مبانی و آثار سیاست‌گذارانهٔ هر کدام از آن‌ها پرداخته می‌شود. بدیهی است که بررسی عمیق و دقیق امکان تأثیر یا عدم تأثیر هر کدام از الگوهای مذکور یا برخی از آن‌ها بر نظام پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال در ایران، نیازمند مجال و مقال دیگری است.

الگوی رفاه

تامس مور، نویسندهٔ کتاب *آرمان‌شهر*، با تأکید بر تأثیر فقر و نابرابری می‌نویسد:

اگر برای درمان این آفات شیطانی تلاش نکنید، فخرفروشی در این باب که در مجازات دزدان جدی هستید، عبث و بی‌حاصل است. سیاست شما ممکن است به ظاهر عادلانه بنماید، اما در واقع نه عادلانه است نه عملی. اگر اجازه دهید که جوانان شما در شرایط ناخوشایند پرورش یابند و خوی آن‌ها اندک اندک از کودکی فاسد شود و آنگاه در بزرگی آن‌ها را به خاطر تبهکاری‌هایی که آموخته‌هایشان به آن‌ها فرا داده است کیفر دهید، از شما می‌پرسم که آیا کارتان جز آن است که نخست آن‌ها را دزد کنید و سپس به خاطر دزدی مجازاتشان کنید (۱۹۸۹: ۱۳).

رویکرد اصلی الگوی رفاه در این جملات نهفته است. بر اساس این الگو بزهکاری به طور کلی و بزهکاری اطفال به نحو خاص، متأثر از شرایط بیرونی (عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و...) است. به عبارت دیگر، دسترسی نداشتن به امکانات لازم و ضروری برای نیل به موفقیت و تعالی، جامعه‌پذیری مناسب، تعلیم و تربیت و به طور کلی وجود موانع ساختاری، زمینه‌های نقض هنجارها و ارزش‌های اجتماعی را توسط گروهی از افراد جامعه و از جمله اطفال بزهکار فراهم می‌آورد (Weiske, 2007: 7). بر پایه رویکرد رفاه، هر انسانی باید از عناصر لازم برای زندگی ایمن و خوشنودکننده همانند شادکامی (خرسندی یا رضایت خاطر)، تأمین (برخوررداری از شغل، درآمد، مسکن و آینده مناسب و مطمئن)، امکان کسب توانایی لازم برای پاسخ به نیازهای عالی‌تر همانند آموزش، تربیت و... برخوردار باشد. چنین شرایطی امکان بهزیستی و رشد توانایی‌های بالقوه او را فراهم می‌آورد و در نتیجه، موجبات توسعه و تعالی وی در قلمرو زیست فردی و اجتماعی را ممکن می‌سازد.

بدین ترتیب، در رویکرد رفاه، تحقق قانونمندی شهروندان، محصول سیاست اجتماعی - اقتصادی ویژه‌ای است که در نتیجه آن، شهروندان می‌توانند با دریافت انواع خدمات اقتصادی، اجتماعی، آموزشی - فرهنگی و... ظرفیت لازم را برای به هنجار شدن و به هنجار ماندن بیابند. درست به همین دلیل است که گفته‌اند: «بهترین سیاست اجتماعی، بهترین سیاست جنایی نیز هست»^۱.

الهام‌بخشی رویکرد رفاه برای عدالت در امور کیفری، موجبات ظهور و بروز مدل

1. The best social policy is the best criminal policy too.

رفاهی عدالت کیفری یا رفاه‌گرایی کیفری^۱ را فراهم کرده است. رفاه‌گرایی کیفری، رویکردی علت‌شناسانه نسبت به بزهکار و بزهکاری دارد. در این رویکرد، بزهکاری ناشی از انواع عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... است که فرد در انتخاب و مواجهه با آن‌ها هیچ اختیاری ندارد و بنابراین نمی‌تواند در مقابل نتایج ناگوار و ناخوشایند آن از جمله بزهکاری، به تنهایی مسئول باشد (Lappi-Seppala, 2007: 265-306). در این رویکرد، گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه به ویژه اطفال نه تنها در مقابل عوامل جرم‌زا، بلکه حتی در نتیجه بزهکاری باید حمایت خاص شوند و از آسیب‌دیدگی بیشتر آن‌ها در جامعه و یا نظام عدالت کیفری جلوگیری شود (Western, 2001: 45). از این رو، وظیفه نظام عدالت کیفری اطفال در درجه نخست توجه به نیازها و مصالح عالیة آن‌هاست نه اجرای مجازات و پاسخ حقوقی صرف به عمل مجرمانه.

بنابراین رویکرد رفاه، جایگاه و تعریف دیگری از عدالت کیفری، نهادها و مجریان آن ارائه می‌دهد. عدالت کیفری در این رویکرد، بیش از آنکه کیفردهنده و سزاگرا باشد، حمایت‌کننده و بازپرور است. درست به همین دلیل است که با توجه به مصالح عالیة اطفال بزهکار و با توجه به ضرورت برخورداری از ماهیت حمایت‌گرانه اقدامات نهادهای عدالت کیفری در این خصوص، دادگاه‌ها، قضات و فرایند رسیدگی رسمی کیفری، از جمله آخرین و ناگزیرترین گزینه‌های ابراز واکنش به بزهکاری اطفال تلقی می‌شوند.

یکی از نتایج الگوی رفاه‌گرایی کیفری، مداخله‌های زودرس یا پیش از بزهکاری است که اصولاً ناظر به شرایط وخیم یا ناگوار اطفال است و به آن دسته از رفتارهای هشداردهنده که احتمالاً بزهکاری اطفال را در آینده افزایش می‌دهد، توجه دارد (Cavandino & Dignan, 2006: 199).

در نتیجه این رویکرد، مداخله برای پیشگیری از بزهکاری اطفال، ممکن است به سطح پیشگیری از آسیب‌دیدگی و یا بزه‌دیدگی وی منجر شود. البته ممکن است که نهادهای مداخله‌کننده لزوماً از جمله مراجع کنترلی - کیفری / قضایی نباشند و چه بسا

1. Penal welfarism.

نهادهای مختلف خدمات اجتماعی از جمله بهزیستی، مددکاری و... عهده‌دار این امر گردند (گراهام، ۱۳۸۳: ش ۴۸-۴۹/۳۰۷-۳۳۰).

از دیگر نتایج رویکرد رفاه‌گرایانه عدالت کیفری اطفال، بررسی همه‌جانبه علل بزهکاری طفل و تمرکز نداشتن محض بر جنبه‌های قانونی - قضایی آن است. از این رو، بزهکاری طفل و نقض هنجارهای کیفری تنها نشانه و نتیجه‌ای از وجود عوامل خطرزا و هشداردهنده‌ای است که پیشگیری یا حذف آن‌ها می‌تواند موجبات عدم بزهکاری طفل را نیز فراهم آورد (خسروشاهی و منصور، ۱۳۸۹: ش ۱۶-۲۶). در نتیجه، برای رسیدگی به ابعاد مختلف و متعدد دیگر بزهکاری طفل، نه فقط قاضی کیفری که اصولاً فاقد صلاحیت تخصصی لازم برای توجه به آن‌هاست، بلکه سایر مراجع تخصصی مانند روان‌شناسان، روان‌پزشکان، جامعه‌شناسان و مددکاران اجتماعی که در مجموع، اعضای تیم شناسی را تشکیل می‌دهند، باید در فرایند رسیدگی به «مشکل رفتاری» طفل مشارکت نمایند (Ryan, 2003: 8). بدیهی است که مداخله و مشارکت چنین تخصص‌هایی صرفاً برای افزایش آگاهی قضایی از اوضاع و احوال بزهکار نیست، بلکه دیدگاه‌های تخصصی آن‌ها باید جزئی از برنامه پاسخ‌دهی به بزه ارتكابی طفل در قالب انواع تدابیر اصلاحی - تربیتی به شمار رود.

رویکرد رفاه‌گرایانه به عدالت کیفری اطفال موجب فردی شدن پاسخ‌ها، متنوع یا نامعین بودن و به اصطلاح طیفی شدن آن‌ها و نیز زمینه‌ساز افزایش امکان مداخله‌ها و ملاحظات قضایی یا غیر قضایی در تصمیم‌گیری راجع به طفل بزهکار می‌شود (Green, 2007: 591-644). الگوی مذکور، بنیاد نظری و کاربردی نظام عدالت کیفری بسیاری از کشورها از جمله ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، آلمان، فرانسه، سوئد و سایر کشورهای اسکاندیناوی را از اوایل قرن بیستم تشکیل داده است، اگرچه در برخی از این کشورها از جمله آمریکا، در دهه‌های اخیر جای خود را به برخی رویکردهای رقیب داده است. در برخی دیگر از کشورها از جمله سوئد، آلمان، ژاپن و فرانسه هنوز رویکرد رفاه‌گرایی کیفری در قلمرو عدالت کیفری اطفال غالب است (Cavandino & Dignan, 2006: 203).

الگوی عدالت کیفری

در حالی که الگوی رفاه‌گرایی کیفری بر ضرورت بازپروری بزهکاران و پیش از آن، اتخاذ رویکردهای حمایت‌گرانه از گروه‌های آسیب‌پذیر و در معرض خطر تأکید می‌کند، الگوی عدالت کیفری تحت تأثیر آموزه‌های سنتی فلسفه حقوق کیفری، بر ضرورت واکنش جزایی نسبت به مجرمان و حتی اطفال تأکید می‌نماید (غلامی، عدالت ترمیمی، ۱۳۹۰: ۹۲-۱۰۴). در این الگو با توجه به آزادی اراده بزهکاران - که در آن مفروض و مسلم تلقی شده است - و نیز حسابگری جزایی آن‌ها، اطفال پس از رسیدن به مقطع سنی خاص - که اصولاً هیچ معیار مشخص روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی نیز ندارد - توسط به پاسخ‌های جزایی و به خصوص مجازات، نه تنها عادلانه بلکه بازدارنده نیز تلقی می‌شود (وایت و هینز، ۱۳۸۳: ۸۳). این رویکرد بر ضرورت بازدارندگی مجازات و گاه تناسب حداکثری جرم و مجازات تکیه می‌کند. از این رو، الگوی عدالت کیفری در جستجوی عدالت، گاه از مفهوم سودمندی و فایده‌گرایی تأثیر می‌گیرد و گاه از مفهوم سزاواری و استحقاق. با این حال، هر دو طیف مختلف رویکرد مذکور، منجر به اعمال مجازات و استفاده از آن برای بازدارندگی یا اجرای عدالت مطلوب می‌شوند.

الگوی عدالت کیفری ضمن تأکید بر ضرورت محاکمه اطفال در فرایند کیفری متداول که عمدتاً برای بزرگسالان بزهکار تدارک دیده شده است، تفاوت‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی میان اطفال و بزرگسالان را نادیده می‌گیرد و با تمرکز بر مفهوم مسئولیت کیفری و عناصر آن، به توجیه واکنش‌های کیفری سخت‌گیرانه نسبت به اطفال بزهکار می‌پردازد (سیما مونتی، ۱۳۸۶: ش ۴/۱۳۷-۱۵۸). رویکرد عدالت کیفری از دهه ۱۹۷۰ میلادی، با قرائت نوینی مواجه شد که از آن با عنوان «عدالت استحقاقی» یاد می‌کنند (ر.ک: غلامی و نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸: ش ۴/۹۷-۱۱۱). در این قرائت جدید، بر ضرورت استفاده از مجازات‌های ثابت و متناسب، بیش از پیش تأکید می‌شود. در سال‌های اخیر در برخی کشورها از جمله آمریکا، تحت تأثیر آموزه‌های مذکور، بازگشت به صلاحیت محاکم بزرگسالان جهت رسیدگی به جرایم اطفال و در نتیجه، کاهش قلمرو صلاحیت محاکم تخصصی اطفال نیز قابل بررسی

می‌باشد (Young & Gainsborough, 2000: 7). به علاوه، کاهش سن مسئولیت کیفری و نیز کاهش نقش مراجع غیر قضایی در نظام تصمیم‌گیری راجع به اطفال بزهکار از دیگر آثار مدل عدالت کیفری در قلمرو عدالت کیفری اطفال است.

بی‌تردید اتخاذ سیاست‌های کیفری مبتنی بر عدم تسامح و تساهل، و تحمیل سیاست‌های کنترلی / کیفری که عمدتاً در پی جدایی و فاصله گرفتن سیاست‌گذاران از رویکردهای رفاه‌گرایانه و توسل بیشتر به رویکردهای سزاگرایانه صورت گرفته است، در رواج الگوی عدالت کیفری و توسل به آن برای پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال مؤثر بوده است (Blumstein et al, 2005: 347-376). با وجود این، هنوز در اکثر کشورها مدل عدالت کیفری، الگوی غالب برای پاسخ به اطفال بزهکار تلقی نمی‌شود.

الگوی حداقل مداخله

جرم‌انگاری، کیفرگذاری، رسیدگی‌های کیفری و اجرای احکام جزایی، بخش‌هایی از مهم‌ترین گونه‌های مداخله کیفری‌اند که اگر بر خلاف اصول بنیادین حقوق شهروندان و نیز حقوق کیفری استفاده شوند، موجبات توسعه قلمرو کیفری و تضییع قلمرو حقوق و آزادی‌های فردی را فراهم می‌کنند (نوبهار، ۱۳۸۷: ۲۰). اصل حداقل مداخله، متضمن توسل به حقوق کیفری به عنوان آخرین وسیله و در حداقل موارد ضروری است (همو، ۱۳۹۰، ۲۱). رعایت نشدن مفاد این اصل، باعث تورم حقوق کیفری در ابعاد جرم‌انگاری و کیفرگذاری می‌شود. این وضعیت در برخی نظریه‌های پشتیبان حقوق کیفری دموکراتیک از جمله در نظریه‌های آزادی‌منش (لیبرال) و جمهوری خواه کاهش مشروعیت نهادهای کیفری و عدم امکان توجیه اقدامات آن‌ها را در پی دارد. از سوی دیگر، بر اساس نظریه برچسب‌زنی در جرم‌شناسی، توسعه قلمرو عدالت کیفری باعث می‌شود به بسیاری از شهروندان اتهام وارد شود و به تدریج جامعه عادی به «جامعه محکومان»^۱ بدل گردد.

بر اساس یافته‌های جرم‌شناختی یکی از مهم‌ترین پیش‌عامل‌های ثبات در بزهکاری

1. Convict society.

و تشدید آن، تجربه کیفری در دوران کودکی و نوجوانی است به نحوی که هر اندازه چنین تجربه‌ای، زودهنگام‌تر باشد امکان ثبات در بزهکاری و گذار از آن به ارتکاب جرم در بزرگسالی بیشتر خواهد بود (ساویگناک، ۳۹۱: ۱۷۷/۲۲). این موضوع با توجه به آثار سوء محیط کیفری، از جمله زندان و نیز پدیده فرهنگ پذیری از زندان قابل مطالعه و بررسی است.

در مقابل، رعایت اصل حداقل بودن حقوق کیفری، زمینه توسل به سایر نهادهای اصلاحی - تربیتی و نیز دیگر ابزارهای اجتماعی سازی شهروندان را فراهم نمود (Jareborg, 2004: 522). زیرا نه تنها مهارت‌های اجتماعی سازی شهروندان را فراهم نمودن مناسب‌تری برای ابزارهای کنترل کیفری می‌توانند باشند، بلکه امکان استفاده از آنها در فضای غیر کیفری، با موفقیت بیشتری همراه خواهد بود. پایبندی به اصل حداقل بودن حقوق کیفری، باعث تقویت نظام کنترل غیر رسمی / اجتماعی می‌شود، زیرا عدم مداخله کیفری دولت، موجب توجه بیشتر به اقدامات کنشی از یک سو و افزایش مشروعیت مشارکت مردمی و نظارت متقابل شهروندی از سوی دیگر می‌گردد. التزام به اصل حداقل مداخله کیفری به ویژه در قلمرو عدالت کیفری اطفال آثار مهم ذیل را در بر دارد (Cavandino & Dignan, 2006: 206).

- ۱- کاهش توسل به جرم‌انگاری به ویژه درباره اعمالی که ارزش جرم‌انگاری کافی را ندارند و مجازات‌های کمی را در پی دارند.
- ۲- توسل حداقلی به کیفر به ویژه نسبت به اطفال و نوجوانان بزهکار و جایگزین ساختن پاسخ‌های کیفری با پاسخ‌های مدنی، اداری و... با هدف کاهش درگیری کیفری مرتکبان اقدامات غیر قانونی با مراجع جزایی.
- ۳- توسعه قلمرو جایگزین‌های تعقیب کیفری و افزایش اختیارات مراجع ذی‌ربط از جمله پلیس و دادسرا در این باره، به ترتیبی که مراجع مذکور بتوانند توسل به تعقیب کیفری را در قالب طیفی از اقدامات متنوع، مدنظر دارند و آن را آخرین و متناسب‌ترین اقدام خود قرار دهند.
- ۴- پرهیز از توسل به تدابیر سالب آزادی چه در مرحله پیش از رسیدگی کیفری و محکومیت به مجازات و چه پس از احراز مجرمیت و گزینش پاسخ کیفری.

۵- استفاده از حداکثر ظرفیت‌های اجتماعی در پاسخ به بزه ارتكابی اطفال، از جمله استفاده از پاسخ‌های جامعه‌محور، بی‌آنکه فضای زیست اجتماعی به فضای زیست کیفری تبدیل شود.

۶- توسعه امکان مداخله‌ها و رسیدگی‌های غیر رسمی، با استفاده مناسب از نهادهای اجتماعی از قبیل خانواده، مدارس، مراجع مذهبی، آموزشی، تفریحی، ورزشی و... یکی از آموزه‌های مهم رویکرد حداقلی به مداخله‌های کیفری آن است که این رویکرد اگرچه با مداخله‌های کیفری توجیه‌ناپذیر موافق نیست، چنین عدم موافقتی، به معنای هموار کردن دیگر گونه‌های مداخله کنترلی که ممکن است در قالب آموزه‌های رفاه‌گرایانه یا پیشگیرانه نیز باشد، نخواهد بود. بر این اساس، حتی مداخله‌های پیشگیرانه نیز از آن رو که باعث تضییق قلمرو حقوق و آزادی‌های فردی می‌شوند، صرفاً زمانی توجیه‌پذیر خواهند بود که عادلانه و منصفانه باشند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۳۲۰). بنابراین توضیح، شهروندان نباید موضوعات کنترل دولتی باشند و همواره زیر ذره‌بین ابزارهای کنترلی هرچند غیر کیفری قرار گیرند. نیز نمی‌توان به بهانه حمایت یا حفاظت از آن‌ها در مقابل بزهکاری و بزه‌دیدگی، آن‌ها را آماج انواع تدابیر حمایتی اما محدودکننده قرار داد.

در کشورهای مختلف برای اجرای مدل حداقل مداخله از راهبردهای مختلفی استفاده شده است. توسعه صلاحیت مراجع غیر کیفری مانند مدارس در رسیدگی به بزه‌های خرد اطفال و نوجوانان، افزایش امکان مشارکت خانواده‌ها در قالب نشست‌های گروهی خانوادگی، گسترش امکان اعمال صلاح‌دید پلیس و دادسرا در عدم ارجاع برخی قضایای مربوط به بزهکاری اطفال به دادگاه، از جمله اقدامات مربوط به اجرای الگوی حداقل مداخله است (پرادل، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

در انگلستان راهبرد «سیستم مدیریتی»^۱ یکی از راهبردهای ناظر به کاهش مداخله کیفری نسبت به اطفال بزهکار است. ارزیابی عملکرد نظام عدالت کیفری اطفال در قلمرو محلی، ترغیب استفاده از تدابیر جایگزین برای تعقیب قضایای مربوط به

1. Managerial system.

بزهکاری اطفال و بررسی چگونگی استفاده یا عدم استفاده از آن تدابیر در حوزه‌های قضایی مربوط، نظارت قضایی برای احراز تناسب اقدامات کیفری با شدت جرم ارتكابی و مجازات آن، از جمله فنون استفاده‌شده در سیستم مدیریتی است (Cavandino & Dignan, 2006: 207).

در سیاست جنایی سازمان ملل متحد، توصیه به استفاده از الگوی حداقل مداخله، در اسناد مختلفی تأکید شده است، از جمله: قواعد حداقل رفتار با زندانیان، قواعد حمایت از تمام کسانی که در معرض هر نوع بازداشت‌اند، قواعد حمایت از صغار محروم از آزادی و در ماده ۳۷ پیمان‌نامه حقوق کودک (Snacken, 2006: 143-164).

الگوی عدالت ترمیمی

رویکرد عدالت ترمیمی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی در برخی کشورهای جهان از جمله در کانادا، آمریکا و... به آن توجه شده است، بر ضرورت اتخاذ تدابیر متوازن برای تأمین نیازهای بزه‌دیدگان، توجه به مسئولیت بزه‌کاران و مشارکت جامعه محلی در فرایند رسیدگی و پاسخ به آثار و نتایج جرایم ارتكابی تأکید می‌کند (برای اطلاع بیشتر ر.ک: غلامی، بررسی حقوقی - جرم‌شناختی تکرار جرم، ۱۳۹۰). عدالت ترمیمی، فهمی متفاوت از مفاهیم بنیادین حقوق کیفری از جمله جرم، مسئولیت کیفری و به طور کلی عدالت در امور جزایی ارائه می‌دهد. در این رویکرد، جرم پیش از آنکه نقض قانون جزا تلقی شود، نقض روابط میان فردی و گسستن رابطه انسانی است (زهر، ۱۳۹۰: ۳۵). مفهوم ارتباط یا رابطه انسانی^۱ که از جمله عناصر حیاتی زندگی اجتماعی انسان‌هاست، در رویکرد ترمیمی، به مثابه بزه‌دیده واقعی و اولیه مدنظر قرار می‌گیرد، چنان که بزه‌دیده از جرم، در واقع همان کسی است که رابطه او و بزه‌کار و یا رابطه او و جامعه در نتیجه رفتار تعدی‌آمیز و زیان‌بار مرتکب عمل غیر قانونی / مجرمانه دچار اختلال یا گسست و آسیب شده است. به عبارت دیگر، موجود انسانی به مثابه فردی با انواع روابط فردی و اجتماعی با دیگران، در نتیجه تحمل بزه دچار گسست ارتباطی و از دست دادن

1. Human relationship.



ظرفیت‌ها و توانایی‌های لازم برای استفاده از امکانات ناشی از زیست در محیط ارتباطی با دیگران می‌شود. از این رو، جرم اقدامی علیه رابطه انسانی است و در نتیجه، تمام تدابیر و فرایندهای موسوم به فرایندهای ترمیمی باید با هدف ترمیم و اعاده چنین ارتباط گسسته و مختلی تنظیم و مدیریت شوند (Toews, 2007: 17).

با توجه به چنین تبیینی از جرم و آثار آن است که رسیدگی به جرم مستلزم مشارکت تمام کسانی است که از آن صدمه و آسیب دیده‌اند. در نتیجه، مشارکت در فرایند رسیدگی به جرم و مداخله در تصمیم‌گیری درباره آن از دیگر موضوعاتی است که الگوی عدالت ترمیمی به آن توجه دارد. در الگوی ترمیمی، هر کدام از سهام‌داران عدالت، نقشی خاص را ایفا می‌کنند و سهمی از آن دارند. هدف اساسی عدالت ترمیمی نسبت به بزه‌دیده، ترمیم آثار روحی - جسمی، مالی و منزلتی اوست که در نتیجه وقوع و تحمل جرم، آسیب‌های گوناگون دیده است به طوری که چه‌بسا برخی از این آسیب‌ها به طور کامل ترمیم نشوند (Sherman & Strang, 2007: 23). ارتقای پاسخگویی بزهکار و تشویق او به پذیرش مسئولیت‌های ناشی از ارتکاب بزه و تلاش برای ترمیم آثار جرم، از دیگر اهداف عدالت ترمیمی است. جامعه محلی نیز از طریق مشارکت در فرایند رسیدگی به جرم، به نقاط ضعف و قوت خود بیشتر پی می‌برد. این جامعه ضمن پذیرش برخی مسئولیت‌ها جهت بازپذیری بزه‌دیده و بزهکار و کمک به آنها اقداماتی لازم را صورت می‌دهد تا با استفاده از تجربه مشارکت خود و رسیدگی به بزه‌های پیشین از وقوع بزه پیشگیری کند و بر آثار جرم فائق آید (McCold, 2004: 155-171).

عدالت ترمیمی با توجه به آثار زیان‌بار محیط کیفری رسمی، فرایند رسمی رسیدگی را که در آن، دولت و نهادهای وابسته به آن بیشتر به مثابه هماهنگ‌کننده و یا حداکثر یکی از اعضای مشارکت‌کننده حضور دارند، بر فرایند رسمی رسیدگی ترجیح می‌دهد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ش ۳-۳/۴-۳۴). از این جهت برخی رویه‌ها یا برنامه‌های ترمیمی از جمله نشست‌های گروهی خانوادگی، برنامه‌های مناسبی جهت رسیدگی به بزه‌های ارتكابی اطفال و نیز مشارکت دادن اعضای خانواده بزه‌دیده و بزهکار، نمایندگان نهادهای عمومی ذی‌نفع، نمایندگان مراجع ارائه خدمات آموزشی، تربیتی و... را به مشارکت وامی‌دارند (زهر و مکرای، ۱۳۸۸: ۲۰). چنین برنامه‌ها و رویه‌هایی که مبتنی بر

گفتگوست نه محاکمه، بزه‌دیده یا نمایندگان وی آثار جرم را تشریح می‌کنند و بزه‌کار ضمن رودررو شدن با نتایج عمل ارتكابی‌اش، دلایل و عوامل ارتكاب بزه را شرح می‌دهد. فرضیه بنیادین در این خصوص آن است که بزه‌کار با آگاهی از آثار بد عمل ارتكابی‌اش، در حضور آنانی که برای وی محترم و مورد اعتماد هستند، دچار چنان شرمساری بازپذیرکننده‌ای می‌شود که به مراتب آثار پیشگیرانه قوی‌تری نسبت به شرمساری تحقیرکننده و اتهام‌زننده ناشی از تحمل مجازات رسمی دارد (Mak-kai & Braithwaite, 1994: 361-385).

الگوی عدالت ترمیمی می‌تواند موجب تغییرات اساسی در نقش و کارکرد فرایند رسمی رسیدگی از جمله در دادگاه‌ها شود. در فرایند جاری، دادگاه‌ها ضمن تلاش برای احراز مسئولیت یا عدم مسئولیت کیفری، حسب مورد، تدابیری را نسبت به بزه‌کاران اتخاذ می‌کنند، در حالی که در فرایند ترمیمی با توجه به «نیازها» و «ضرورت‌ها» بزه‌دیده و بزه‌کار تصمیمات مقتضی گرفته می‌شود (Braithwaite, 1999: 1-127). بدین ترتیب رویکرد ترمیمی هم ویژگی مراقبتی - حمایتی و هم بازپروری دارد. این رویکرد از یک سو بر ضرورت مراقبت از بزه‌دیده و حمایت از او برای بهبودی و فائق شدن بر آثار جرم تأکید می‌کند و از دیگر سو بر ضرورت بازپذیری بزه‌کار از طریق حمایت از وی تا مسئولیت‌های ناشی از ارتكاب جرم را بپذیرد و نسبت به بزه‌دیده و جامعه متعهد شود.

امروز الگوی ترمیمی در برخی کشورها از جمله آلمان، فرانسه، انگلستان، کانادا و آفریقای جنوبی جزئی از نظام پاسخ‌دهی به بزه‌کاری اطفال به شمار می‌رود و در کشوری مانند نیوزیلند با استفاده از برنامه نشست‌های گروهی خانوادگی جایگزین نظام سنتی رسیدگی به جرایم اطفال شده است. چنین رویکردی در برخی ایالات استرالیا نیز استفاده می‌شود (غلامی، ۱۳۸۶: ۱۲).

از سوی دیگر، سازمان ملل متحد که یکی از نهادهای مؤثر و الهام‌بخش سیاست جنایی در عرصه بین‌المللی است، در سال ۲۰۰۲ قطعنامه «اصول بنیادین استفاده از برنامه‌های ترمیمی در امور کیفری» را به تصویب رساند (زهر، ۱۳۹۰: ۱۲۰). در این سند، بر ضرورت استفاده از برنامه‌های ترمیمی در امور کیفری به ویژه نسبت به اطفال بزه‌کار تأکید شده است.

الگوی مدیریت خطر (ریسک)

با اینکه الگوی مدیریت خطر (ریسک) برخی ویژگی‌های مدل عدالت کیفری را دارد با آن متفاوت است. الگوی عدالت کیفری، از بزهکار که برخوردار از انواع حقوق است، در مقابل استفاده غیر مجاز و نامتناسب از قدرت رسمی، تحت عنوان مجازات حمایت می‌کند، اما الگوی مدیریت خطر (ریسک) بر تعهدات و مسئولیت‌های اطفال بزهکار و حتی والدین آن‌ها نسبت به دیگران، از جمله بزه‌دیده، جامعه و حکومت تأکید می‌کند. از سوی دیگر، در حالی که الگوی عدالت کیفری بیش از تأکید بر ضرورت کاهش میزان بزه، بر ضرورت استفاده از مجازات متناسب توجه دارد، مدل الگوی مدیریت خطر (ریسک)، با هدف افزایش کارایی نظام عدالت کیفری، بر کنترل جرم و مجرمان تمرکز می‌کند (ر.ک: پاک‌نهاد، ۱۳۸۸). از این رو، در الگوی مدیریت خطر (ریسک)، پیشگیری خشی‌کننده بزهکاری اطفال، بر سایر اهداف نظام عدالت کیفری اولویت می‌یابد. در نتیجه، جبران خسارت بزه‌دیده و سایر اقدامات و تعهدات بزهکار، تنها از این رو می‌تواند اهمیت داشته باشد که موجب کاهش میزان ارتکاب جرم و تکرار آن شود.

از دیگر اهداف الگوی مدیریت خطر (ریسک)، افزایش کارایی نظام عدالت کیفری اطفال از طریق توسعه و تقویت هماهنگی میان نهادهای مختلف عدالت کیفری با استفاده از روش‌هایی چون ارتقای سرعت در فرایند رسیدگی به بزه در نظام عدالت کیفری و نیز افزایش کارایی نهادهای آن از طریق ایجاد امکان مداخله بیشتر در امور اطفال و نوجوانان است. مبنای نظری الگوی مدیریت خطر (ریسک)، ایدئولوژی «قانون و نظم»^۱ است که بر افزایش کارایی و تأثیرگذاری نظام عدالت کیفری از طریق اعمال و اجرای سیاست کیفری سخت‌گیرانه (غلامی، ۱۳۸۶: ۱۱۰) تأکید می‌کند (Hogg & Brown, 1998: 15).

الگوی مدیریت خطر (ریسک) با هدف مدیریت پیشگیری کیفری از بزهکاری کودکان و نوجوانان، به مداخله پیش‌دستانه و زودرس برای «خفه کردن نطفه» بزهکاری توجه می‌کند. به همین دلیل، قلمرو مداخله الگوی مذکور نه فقط رفتارهای جنایی اطفال بلکه رفتارهای نامطلوب و غیر اجتماعی آن‌ها نیز خواهد بود (رضوانی،

1. Law and order ideology.

۱۳۹۱: ۱۵-۳۵). بنابراین با استمداد از مفهوم «خطر» و مدیریت آن (مدیریت خطر)^۱ دامنهٔ مداخلهٔ نظام عدالت کیفری به پیش از تولد فرد، دوران رشد، مدیریت خانواده، حضور در مدرسه و... نیز تسری می‌یابد (Hamah-Moffat & Maurutto, 2003: 2). به این منظور، به جای پاسخ‌دهی به بزه و رسیدگی به آن، حمایت از امنیت اجتماعی و نظم عمومی، مبنای نظری مداخلهٔ پیش‌دستانهٔ نظام عدالت کیفری^۲ را تشکیل می‌دهد. این مبنای نظری و ایدئولوژیک در سیاست‌گذاری جنایی / کیفری برخی کشورها به ویژه کشورهای متأثر از آموزه‌های لیبرالیسم نو (نئولیبرال) مانند آمریکا، انگلستان، کانادا و استرالیا آثار گسترده‌ای داشته است. بی‌تردید اتخاذ راهبردهای مبتنی بر مداخلهٔ زودرس یا پیشگیری زودرس و نیز مدیریت خطر از جمله آثار چنین رویکردی است (King & Resodihardjo, 2010: 65-84). درست به همین دلیل است که در برخی کشورها انگیزهٔ نسبتاً قوی برای مداخلهٔ زود هنگام و پیش‌دستانه از طریق استفاده از ابزارهای غیر کیفری وجود دارد تا رفتارهای نامطلوب شهروندان مدیریت شود. این رویکرد اگرچه ممکن است به نام مداخلهٔ پیش‌دستانه و پیشگیری زودرس مدنظر قرار گیرد، حقیقت آن است که زمینهٔ تعمیق مداخلهٔ مراجع رسمی و افزایش امکان کنترل قلمرو آزاد رفتاری شهروندان را فراهم می‌کند. چه‌بسا در این باره ابزارهای کنترلی / پیشگیرانه، غیر کیفری و عموماً با ماهیت اداری - انضباطی باشند، اما بی‌تردید زمینهٔ مداخلهٔ کیفری را فراهم می‌کنند. الگوی مدیریت خطر (ریسک) زمینه‌های کاهش سن مسئولیت کیفری و یا تشدید پاسخ‌های کیفری به اطفال بزه‌کار یا معارض قانون را نیز فراهم کرده است. در نتیجه امارهٔ مطلق عدم مسئولیت کیفری اطفال گاه انکار می‌شود و بر ضرورت واکنش نسبت به تمامی رفتارهای جنایی اطفال در هر سن که باشند تأکید می‌گردد. از این رو، در برخی کشورها از جمله آمریکا صلاحیت رسیدگی به جرایم مهم و شدید اطفال، از دادگاه‌های اطفال حذف و به دادگاه‌های بزرگسالان سپرده شده است (Scott & Steinberg, 2008: 156-158). به علاوه، در حال حاضر گرایش به استفاده از پاسخ‌های کیفری نسبت به رفتارهای غیر قانونی و مجرمانهٔ خفیف اطفال

1. Risk management.
2. Early intervention of criminal justice system.

نیز گسترش یافته است، چنان که تحت تأثیر سیاست «تسامح صفر» و با تأکید بر اینکه «بی‌نظمی موجب جرم می‌شود و نه جرم موجب بی‌نظمی» هر گونه رفتار مغایر با نظم مطلوب، درجاتی از پاسخ‌گیری را به همراه دارد (Skiba & Peterson, 1999: 276-372). در حال حاضر، راهبردهای دیگری نیز برای اجرای الگوی مدیریت خطر (ریسک) استفاده می‌شود که منجر به کیفرگرایی بیشتر و اعاده‌ی پاسخ‌های کیفری به قلمرو عدالت کیفری اطفال شده است. راهبرد استفاده از مجازات‌های اجباری یا نیمه‌اجباری نسبت به جرایم و مجرمان خاص از آن جمله است (c.f: Kury & Shea, 2011).

نتیجه‌گیری

اکنون با توجه به الگوهای پیش‌گفته‌ی عدالت کیفری اطفال می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه از آن با عنوان عدالت کیفری اطفال یاد می‌کنیم، گونه‌های متفاوتی از سیاست‌گذاری کیفری / جنایی ناظر به اطفال‌اند که تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز بر اساس رویکردهای فلسفی / فکری متعدد در نظام‌های حقوقی کیفری ملی یا بین‌المللی به آن‌ها توجه می‌شود. چنین تفاوت‌های بنیادین نه تنها در سیاست‌گذاری کیفری / جنایی کشورهای مختلف وجود دارد بلکه حتی در یک کشور، به ویژه اگر دچار تغییرات عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز شده باشد، رخ دهد. بی‌تردید در قلمرو سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز قانون‌گذاری کیفری به شیوه مدرن (۱۳۰۴ ش.) تا کنون این گونه تحولات عمیق صورت گرفته و به گونه‌های مختلف بر سیاست‌گذاری کیفری / جنایی در این کشور تأثیرگذار بوده است. بررسی دقیق تحولات سیاست‌گذاری کیفری / جنایی ایران ناظر به اطفال بزهکار، می‌تواند تأثیرپذیری آگاهانه یا انطباق ناخواسته آن یا برخی الگوهای پیش‌گفته‌ی عدالت کیفری اطفال را تبیین نموده، زمینه تحلیل نظری و پیمایش‌های میدانی عمیق‌تر در خصوص چرایی پذیرش یا گرایش به برخی مدل‌های مذکور را فراهم کند. در این باره، مطالعه و بررسی الگوها و گونه‌های پاسخ‌دهی به بزهکاری اطفال در دوره‌های مختلف قانون‌گذاری کیفری در ایران، از جمله ۱۳۰۴، ۱۳۵۲، ۱۳۶۱، ۱۳۷۰، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲ که در این مقاله امکان پرداختن به آن وجود نداشته است، موضوعی مستقل برای بررسی مفصل‌تر خواهد بود.

کتاب‌شناسی

۱. پاک‌نهاد، امیر، *سیاست جنایی ریسک‌مدار*، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۲. پرادل، ژان، *تاریخ اندیشه‌های کیفری*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، سمت، ۱۳۸۹ ش.
۳. خسروشاهی، قدرت‌الله و حیدر منصوری، «پیشگیری زودرس از بزهکاری با رویکرد خانواده‌مدار»، *فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم*، سال پنجم، شماره ۱۶، ۱۳۸۹ ش.
۴. دلماش مارتی، میری، *نظام‌های بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۸۷ ش.
۵. رضوانی، سودابه، *مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم*، تهران، میزان، ۱۳۹۱ ش.
۶. زهر، هوارد، *کتاب کوچک عدالت ترمیمی*، ترجمه حسین غلامی، چاپ سوم، تهران، مجد، ۱۳۹۰ ش.
۷. زهر، هوارد و آلن مک‌رای، *کتاب کوچک نشست‌های گروهی خانوادگی*، ترجمه حسین غلامی، تهران، مجد، ۱۳۸۶ ش.
۸. ساویگنکاک، جولی، «ابزارهایی برای شناسایی و ارزیابی خطر بزهکاری در میان جوانان»، ترجمه مرضیه دیرباز، *فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم*، سال هفتم، شماره ۲۲، بهار ۱۳۹۱ ش.
۹. سیما موتی، سیلوی، «جهت‌گیری‌های اخیر حقوق کیفری صغار فرانسه؛ درباره قانون ۵ مارس ۲۰۰۷ راجع به پیشگیری از بزهکاری»، ترجمه نجفی ابرندآبادی، *مطالعات پیشگیری از جرم*، سال دوم، شماره ۴، ۱۳۸۶ ش.
۱۰. غلامی، حسین، *بررسی حقوقی - جرم‌شناختی تکرار جرم*، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ش.
۱۱. همو، *عدالت ترمیمی*، چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۹۰ ش.
۱۲. همو، *عدالت کیفری اطفال در سیاست جنایی سازمان ملل متحد*، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش (زیر چاپ).
۱۳. همو، *نشست‌های گروهی خانوادگی (دیباچه)*، تهران، مجد، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. غلامی، حسین و علی حسین نجفی ابرندآبادی، «نظریه مجازات‌های استحقاقی و تکرار جرم»، *فصلنامه مدرس، دوره سوم*، شماره ۴، ۱۳۷۸ ش.
۱۵. گراهام، جان، «تأثیر مداخله‌های زود هنگام روان‌شناختی - اجتماعی در پیشگیری از بزهکاری»، ترجمه یاسمن خواجه‌نوری، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره‌های ۴۸-۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳ ش.
۱۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی»، *مجله الهیات و حقوق*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره‌های ۳-۴، ۱۳۸۲ ش.
۱۷. همو، «پیشگیری عادلانه از جرم»، *مجموعه مقالات نكوداشت دکتر آشوری*، تهران، سمت، ۱۳۸۸ ش.
۱۸. نوبهار، رحیم، «اصل کمینه بودن حقوق کیفری»، *آموزه‌های حقوق کیفری*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال اول، شماره ۱، ۱۳۹۰ ش.
۱۹. همو، *حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی*، تهران، جنگل، ۱۳۸۷ ش.
۲۰. وایت، راب و فیونا هینز، *جرم و جرم‌شناسی*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش.
21. Becket, K. & B. Western, "Governing Social Marginality: Welfare, Incarceration and the Transformation of State Policy", *Punishment and Society*, Vol. 3, 2001.
22. Blumstein, T. et al, "Cross-National Measures of Punitiveness", in: *Crime and Justice, Vol. 33: Crime and Punishment in Western Countries, 1980-1999*, 2005.
23. Braithwaite, Jhon, "Restorative Justice: Assessing - Optimistic and Pessimistic Accounts", in: *Crime and Justice, vol.25*, ed. by Michael Tonry, 1999.
24. Cavandino, M. & J. Dignan, *Penal Systems, A Comparative Approach*, Sage

- Publications, London, 2006.
25. Green, David A., "Comparing Penal Cultures: Child-on-Child Homicide in England and Norway", in: *Crime, punishment, and politic in comparative perspective*, ed. by Michael Tonry, 2007.
 26. Hamah-Moffat, Kelly & Paula Maurutto, *Youth Risk/ Need Assessment: An Overview of Issues and Practices*, Department of Justice, Canada, 2003.
 27. Hogg, Russell & David Brown, *Rethinking Law and Order*, Pluto Press, 1998.
 28. Jareborg, Nils, "Criminalization as Last Resort (Ultima Ratio)", *Ohio State Journal of Criminal Law*, Vol. 2, 2004.
 29. King & Resodihardjo, "To Max or Not to Max: Dealing with High Risk Prisoners in the Netherlands and England and Wales", in: *Punishment and Society*, Vol. 12, 2010.
 30. Kury, Helmut & Evelyn Shea, *Punitivity, Interventional Developments*, 3 Vols., Universitätsverlag Dr. N. Brockmeyer, Germany, Bochum, 2011.
 31. Lappi-seppala, Tapio, "Penal Policy and Prisoner Rates in Scandinavia", in: *Festschrift in honor of Aimo Lahti*, ed. by Kimmo Nuotion, 2007.
 32. Mak-kai, Toni & John Braithwaite, "Reintegrative Shaming and Compliance with Regulatory Standards", *Criminology*, Vol. 32, Issue 3, 1994.
 33. McCold, Paul, "What Is the Role of Community in Restorative Justice Theory and Practice?", In: Howard Zehr & Barb Toews (eds.), *Critical issues in restorative justice*, New York, Monsey, Criminal Justice Press & Willan Publishing, 2004.
 34. Ryan, Mick, *Penal Policy and Political Culture in England and Wales*, Winchester Waterside Press, 2003.
 35. Scott, Elizabeth S. & Laurence Steinberg, *Rethinking Juvenile Justice*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, 2008.
 36. Sherman, L. & H. Strang, *Restorative Justice; The Evidence*, Smith Institute Pub, 2007.
 37. Skiba, Russ & Reece Peterson, "The Dark Side of Zero-Tolerance: Can Punishment Lead to Safe Schools?", *Phi Delta Kappan*, Vol. 80, 1999.
 38. Snacken, Sonja, "A Reductionist Penal Policy and European Human Rights Standards", *European Journal on Criminal Policy and Research*, Vol. 12, 2006.
 39. Toews, Barb, *The Little Book of Restorative Justice for People in Prison*, Good Book Pub, 2007.
 40. Weiske, Kialle E., *Welfare States and Crime Rates; An Analysis of the Impact of Welfare State Inclusiveness on the Production of Youth Crime Statistics*, Doctoral Dissertation, Canada, Quebec & Ontario, 2007.
 41. Young, M. C. & J. Gainsborough, *Prosecuting Juveniles in Adult Court: An Assessment of Trend and Consequences*, Washington, DC: The Sentencing Projects, 2000.